



۲۲ ژوئیه ۱۹۴۲: نازی‌ها محله یهودی‌نشین ورشو را تخلیه می‌کنند.

فاشیسم و جنبش کارگری

فاشیسم یکی از انواع حاکمیت سرمایه (چه بصورت جنبش توده‌ای اجتماعی و ضد انقلابی و چه بصورت شکلی از دولت بورژوازی) محسوب می‌شود. جهت شناخت و تعریف این پدیده ارتجاعی باید نه فقط مبارزه پیشاهنگ پرولتاریا علیه آن را در نظر گرفت بلکه لازم است مبارزه ضد استالینیسم از یک سو و ضد رفرمیسم سنتی از سوی دیگر را مورد بحث قرارداد، چرا که استالینیسم و رفرمیسم هر دو در رشد و قدرت گرفتن فاشیسم سهم داشتند و مسئول آن بودند.

نظریه‌ای که لئون تروتسکی در مورد فاشیسم ارائه کرده دستاورد این مبارزه است و تنها نظریه دقیق و همه جانبه از این شکل دولت در دوران انحطاط سرمایه داری و از جنبش ضد انقلابی فاشیستی محسوب می‌شود. تروتسکی و مبارزین اپوزیسیون چپ بین‌المللی (هسته اولیه بین الملل چهارم) همراه تحلیل خود دقیق‌تر راه عطفی جهت نابودی فاشیسم را بر پایه دستاورد کمینترن یعنی جبهه واحد کارگری پیشنهاد نمودند.

از سوی دیگر بحث آنتونیو گرامشی در مورد فاشیسم نیز مبنی بر

هدف این مقاله بررسی فاشیسم (به مثابه یک حرکت توده‌ای) در مناسبت و تضاد با جنبش کارگری است. نوشته‌ای "تاریخ نگار" نیست که بحث گسترده‌ای پیرامون شکل پیدایش و رشد پدیدار فاشیسم و مبارزه طبقه کارگر علیه آن را عنوان کند، بلکه پس از بدست دادن مبانی یک تعریف دقیق از فاشیسم به ترسیم خطوط عمده و اساسی مبارزه‌ای می‌پردازد که درون جنبش کارگری بر سر چگونگی نبرد با آن در گرفته بود.

۱- مبانی یک تعریف دقیق از فاشیسم

نکات عمده‌ای که جهت یک تعریف دقیق از فاشیسم بکار می‌آیند محصول تحلیل نمونه‌های ایتالیای فاشیست و آلمان نازی هستند. تحلیلی که توسط علما مکتبی پس از اتفاق وقایع صورت نگرفته بلکه دستاورد مبارزه قشر پیشروی طبقه کارگر علیه سرمایه می‌باشد.

فاشیزم و شکست انقلابهای کارگری

شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۱۸ و به دنبال آن از میان رفتن کمون مونیخ و دولت شوراهای کوتاه مدت آلمان در سال ۱۹۱۹ درآمدی بر سلسله ای از شکست های متوالی طبقه کارگر اروپا بود. جمهوری شوروی مجارستان از میان رفت و ترور سفید در این کشور در لهستان، فنلاند، اتریش، کشورهای بالتیک و بالکان آغاز شد. شوراهای کارگری در هلند و اعتصاب عمومی ایتالیا (تابستان ۱۹۲۰) که خود به ایجاد شوراها و شکل گیری قدرت دوگانه منتهی شده بود، در هم کوبیده شدند. با شکست پرولتاریای آلمان در سال ۱۹۲۳ ارتجاع در اروپا پیروز شد. مسئولیت این همه به دوش احزاب سوسیال دمکرات، بین الملل دو و دو نیم است. اینان در حالیکه بر مبارزه اکثریت کارگران نظارت داشتند و از هژمونی آشکاری برخوردار شده و "استراتژی" رفمیستی "فرسایش دشمن" کائوتسکی را بهانه خیانت آشکار تاریخی خویش قرار داده بودند. فاشیزم از میان مجموع این شکست ها و خیانت ها قد علم کرد. تزه های کنگره لیون (کنگره حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۶ که زیر نظر گرامشی تدوین شده، میگوید: "پیروزی فاشیزم را نمی توان پیروزی سرانقلاب خواند بلکه فاشیزم خود نتیجه و محصول شکست نیروهای انقلابی است". در هم کوبیدن مجموعه دستاوردها و نهاد های طبقه کارگر جهت سرمایه داری به قمار بزرگی می ماند. آغاز به این عمل در واقع اعلان جنگ داخلی است و فقط پس از تفاق سلسله شکست ها کارگران ممکن است. طبقه حاکم صرفاً در سخت ترین شرایط حاضر به پذیرش مخاطرات این عمل است. به همین دلیل تجربه در هم کوبیدن کلیه دستاوردها و نهاد های کارگری چنین نایاب است. پیروزی فاشیزم بیان عدم قدرت رهبری جنبش کارگری است که نتوانسته از بحران ساختاری موجود سرمایه داری جهت منافع تاریخی طبقه سود ببرد. چنین بحرانی همواره در آغاز اقبال پیروزی را جهت طبقه کارگر ایجاد می کند، تنها اگر او نتواند از این موقعیت به دلیل پراکندگی، ناامیدی، انشعاب و... سود ببرد، نبرد می تواند به سود پیروزی فاشیزم تمام شود. کمینترن از کنگره سوم خود جبهه واحد کارگری را بعنوان تاکتیک مبارزه علیه سرمایه داری ارائه کرده بود. تزه های لیون بدان تأکید داشتند و تروتسکی بارها بر سر اثبات ضرورت ایجاد آن به مثابه یگانه راه حل مبارزه علیه فاشیزم مبارزه کرده.

فاشیزم و خرده بورژوازی

دیدیم که سرمایه انحصاری جهت تمرکز قدرت سیاسی در دست خود باید کلیه نهاد های کارگری را درهم بکوبد. دیکتاتوری نظامی - پلیسی نمی تواند چنان مبارزه طبقه کارگر را از هم پیاشانند که در قدم بعدی کلیه نهاد های کارگری و دمکراتیک جامعه را از میان بردارد. هنوز هیچ دیکتاتوری نظامی به اجرای این عمل موفق نشده است (شاه و پینوشه هم طبرغم دستگاه ترور - یستی - پلیسی خود نتوانسته اند مانع از انکشاف مبارزه کارگران گردند). در دوران بحران اجتماعی - اقتصادی، سرمایه - انحصاری نیازمند آنچنان شکلی از حکومت است که بتواند کلیه نهاد های دمکراتیک و کارگری را بطور کامل نابود سازد و حتی اسمائاً سندیکا و مجلس و حتی باقی نگذارد. این حکومت صرفاً با پشتوانه یک جنبش توده ای می تواند ایجاد گردد و جنگ داخلی را اعلان نماید. یعنی در این حالت تنها راه پیش روی سرمایه داری ایجاد ارتش توده ای علیه نیروهای کارگری است. اینجاست که توده های

مبارزه ای است که حزب کمونیست ایتالیا در نخستین سالهای پیدایش خود علیه این پدیدار انجام داده است و در این راستا تحلیل او بیشتر از جنبه ضد رفمیزم در جنبش کارگری شکل گرفته (خواهیم دید که در مرحله چپ گرد کمینترن، گرامشی به مخالفت علیه استالینیزم نیز برخاست). در واقع کارگرمی در این مورد مکتب نظریه تروتسکی است و صحت آن را تأیید مینماید. گرامشی پیش از هر کس دیگر خطوط اولیه نظریه انقلابی در مورد فاشیزم را ترسیم نمود لیکن بحث وی به صورت جامع و نظام دار تکامل نیافته است.

فاشیزم و سرمایه انحصاری

نخستین نکته ای که در مورد فاشیزم باید در نظر گرفت موقعیت سرمایه داری انحصاری در سالهای پس از جنگ اول جهانی است. در واقع ظهور فاشیزم نتیجه و بیان بحران اقتصادی - اجتماعی شدید دوران انحطاط سرمایه داری بود. سرمایه داری طبرغم پیروزی در مقابل انقلاب های کارگری اروپا، درگیر بحران ساختاری تولید افزونه شده که اوج آن سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ را در بر می گیرد. تورم و بیکاری شدید که به سرعت گسترش می یافتند مهمترین بیان اقتصادی این بحران محسوب می شوند. این بحرانی بود که شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را سخت محدود می کرد و امکان انباشت "طبیعی" سرمایه را از سرمایه داران می گرفت. در سالهای دهه بیست، آلمان و ایتالیا به شدت گرفتار بحران شدند. در هر دوی این کشورها (نسبت به دیگر حلقه های زنجیر امپریالیزم) بورژوازی، تازه پا گرفته بود و اعتمادی به ادامه حاکمیت خود از طریق نهاد های دمکراتیک دولتی نداشت. از سوی دیگر آن گرایش که عدم امکان تداوم شکل رقابتی تولید سرمایه داری را در سطح جهانی بیان می کرد در هر دوی این کشورها در حال رشد بود. بنا به قانون انکشاف موزون و مرکب سرمایه داری، درجه معینی از مزد واقعی، با آآوری نیروی کار، دسترسی به مواد اولیه و بازارها، صدور سرمایه، مرحله مشخص رشد تکنولوژی و... به زیان انباشت "طبیعی" سرمایه در آلمان و ایتالیا کار می کرد. این همه ضرورت یک تغییر ناگهانی در شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را به سود گروه های معین سرمایه انحصاری پیش آوردند. ظهور فاشیزم بیان این تغییر خشن و بی مقدمه است. در آن کشورهایی که جنبش کارگری تکامل تاریخی نسبتاً طولانی داشته، کارگران سلسله مرتبگی از حقوق دمکراتیک را در روند مبارزه خود به جامعه سرمایه داری تحمیل نموده اند، حمله معین به هر وجه این حقوق به دنبال خود مبارزه کارگران را موجب خواهد شد. اما اگر پرولتاریا در مبارزه گسترده شکست خورده و جنبش او پراکنده باشد، امکان تماس پیشاهنگ پرولتاری با کل طبقه بسته و بحران رهبری انقلابی روشن شده باشد بورژوازی می تواند در صورت تشخیص سود خود به این مبانی دمکراتیک حمله کند و آنها را از میان بردارد. شکل دمکراتیک تنها نوع حکومت بورژوازی نیست. بطور عمده بقای آن درگیر تعادل ناپایداری میان نیروهای سیاسی و اقتصادی است. آنجا که تکامل امپریالیسم تعادل را بهم بزند (دقیقاً در دوره بحران اقتصادی و اجتماعی) بورژوازی ناگزیر است قدرت سیاسی را متمرکز کند و به قوه اجرائی اختیار بیشتر بدهد. این دیگر اثبات شده است که دستکم از نظر تاریخی شکل مطلقه دولت، شکل "طبیعی" و اساسی دولت بورژوازی است. شکل دمکراتیک آن صرفاً واکنش ناگزیر در مقابل مبارزه پرولتاریا محسوب می شود.

آنجا که انقلاب های کارگری شکست خورده باشند ظهور فاشیزم در شکل دولتی و در حد جامعه سیاسی رجعت به اصل سرمایه داری است.

خرده بورژوا به مبارزه آشکار علیه کارگران کشیده میشوند و همراه این حرکت اجتماعی، دوران ترور آغاز می‌شود که در طول آن امکان هرگونه گرد هم آیی آشکار و مخفی کارگران در غیر ساعات کار از میان می‌رود، آگاهترین عناصر کارگری ترور می‌شوند و بتدریج نهاد های این طبقه از اتحادیه تا کمیته های کارگری، از باشگاهها تا تعاونی ها نابود می‌شوند. اینجا دیگر سرمایه صرفاً از طریق "بدنه مسلح افراد" به جامعه حکومت نمی‌کند بلکه بخشی قابل ملاحظه از افراد جامعه یعنی اقشار خرده بورژوا را علیه کارگران به حرکت در می‌آورد و از این طریق به حاکمیت خود ادامه می‌دهد. این جنبش توده ای با طرح ملیت گرائی، نژاد پرستی و حتی با داد سخن از احکام ضد سرمایه داری آغاز می‌شود و همواره لبه تیغ حمله اش به جانب نهاد های کارگری است. در هر دو مورد آلمان و ایتالیا، جنبش خرده بورژوا بطور مستقیم با شعارهای ضد کمونیستی آغاز شد و همپای کشتار فردی و حتی گروهی رهبران جنبش کارگری و در هم شکستن هرگونه اعتصاب و اعتراض و وحشیانه ترین روشها، رشد یافت. توده های خرده بورژوا که بواسطه بحران سرمایه داری خانه خراب شده بودند و سهمی از مکرر سیاسی نداشتند (فاقد حزب، سندیکا و نهاد های مستقل خود بودند) به آسانی به حرکت ضد انقلابی درآمده و پرولتاریا بواسطه بحران رهبری خود نتوانست با ارائه برنامه صحیح آنان را به طرف خود بکشد.^۷

تروتسکی حرکت خرده بورژوازی علیه کارگران در خدمت سرمایه را جوهر فاشیسم میدانند. وی بتاريخ ۳ اکتبر ۱۹۳۲ در نامه ای به هواداران اپوزیسیون چپ حزب کمونیست چنین می‌نویسد: "مطبوعات اپوزیسیون چپ گاه چپانکای چک را فاشیست خوانده اند. ریشه این عمل اینجاست که در چین چون ایتالیا قدرت نظامی - پلیسی در دست یک حزب واحد بورژوازی متمرکز شده و کلیه احزاب دیگر به خصوص احزاب کارگری منحل گشته اند. اما با تجربه این سالها و با توجه به ابهامی که استالینیست ها در مورد مسأله فاشیسم ایجاد کرده اند، یکی دانستن دیکتاتوری کمیندگان با فاشیسم صحیح نیست. هیتلر چون مثال ماقبل خود یعنی موسولینی پیش از هر چیز از جانب خرده بورژوازی ضد انقلابی حمایت شد. این جوهر فاشیسم است. کمیندگان فاقد این حمایت است. در آلمان روستائیان پشت هیتلر ایستاده اند و از این طریق بطور غیر مستقیم فن پاپن را حمایت می‌کنند در حالیکه در چین روستائیان مبارزه ای شدید علیه چپانکای چک انجام میدهند."^۸

در واقع در آلمان و ایتالیا بحران سرمایه داری پیش از هر چیز خرده بورژوازی را خانه خراب کرده بود. کارگران از طریق اتحادیه ها و مبارزه اقتصادی خویش مزدی در حد رفع نیازمندیهای اولیه خویش بدست می‌آوردند. گرمشی می‌نویسد: "فاشیسم از خرده بورژوازی استفاده کرد. این طبقه از کارگران نفرت یافته بود چراکه خود فاقد قدرت سازماندهی و مبارزه کارگران در متن بحران سرمایه داری بود."^۹ در تزه های کنگره لیون نیز به حرکت خرده بورژوازی اشاره و فاشیسم "محصول سیاسی خرده بورژوازی شهر و ارتجاع روستا" خوانده شده است.^{۱۰}

فاشیسم و بنا پارتنیزم

ضرورت در هم کوبیدن جنبش کارگری، سرمایه را با مشکل عمده ای روبرو ساخت؛ در شکل "دکراتیک" حکومت بورژوازی، بخش عمده ای از بورژوازی بطور مستقیم در ساخت قدرت شرکت دارد. اینان از طریق احزاب، مطبوعات، وسائل ارتباط جمعی، دانشگاه ها و فرهنگستانها، ادارات، نظام بانکی و... در این ساخت وارد می‌شوند. حلیه فاشیسم به نهاد های کارگری و نابود ساختن آنها بطور ضروری مجموعه نهاد های دکراتیک را از میان می‌برد. در شرایط پیشرفته مبارزه اقتصادی کارگران سرمایه جهت تعطیل

هر نشریه کارگری باید به آزادی اندیشه و بیان در کلیت آن حمله نماید، جهت غیر قانونی کردن هر اتحادیه کارگری باید اتحادیه گرائی در کل را به خطر اندازد، برای از همه پاشاندن هر حزب و گروه طبقه کارگر باید مجموعه احزاب دکراتیک را در آستانه غیر قانونی شدن قرار دهد. دولتی که دست به چنین عملی می‌زند باید علاوه بر اطمینان به اینکه از پس مبارزه کارگران بر خواهد آمد، به این مسأله نیز واقف باشد که در مرحله ای ضروری است احزاب، مطبوعات و نمایندگان "دکرات" مجلس، اتحادیه گرایان بورژوا و... را نیز گوشمالی دهد. این دولت باید نقشی بطور نسبی مستقل از طبقه حاکم را بازی نماید و در حالیکه در نهایت خدمت سرمایه انحصاری را انجام می‌دهد، از بخش عمده افراد طبقه حاکم سلب اختیار کند. تنها با شرط استقلال نسبی انجام چنین عملی ممکن است. بدین سان شکل حکومتی فاشیسم به بنا پارتنیزم شباهت دارد. اما با آن تمایزی اساسی نیز دارد یعنی دارای پایه توده ای است. این تمایز در جهات عمده دیگری نیز به چشم می‌خورد. تروتسکی در مقاله "بنا پارتنیزم و فاشیسم" می‌گوید: "بنا پارتنیزم زمان حاضر نمی‌تواند چیزی جز حکومت سرمایه مالی باشد که بوروکراسی، پلیس، ارتش و مطبوعات را رهبری می‌کند، زمانی بر آنان حکم می‌راند و زمانی به آنان رشوه می‌دهد."^{۱۱} در همین مقاله تروتسکی به تمایز ماهوی حکومت سرمایه مالی با شکل کلاسیک بنا پارتنیزم می‌پردازد. این تمایز زاده شرایط وجودی و کارکرد های متفاوت است. طبقه کارگر فرانسه در سال های ۵۰-۱۸۴۸ از نظر ایزکتیو امکان لازم جهت تسخیر قدرت سیاسی را نداشت. بنا پارتنیزم در این حالت ایجاد شده بود. در حالیکه در آلمان ۳۳-۱۹۱۸ پرولتاریا از نظر سوبژکتیو (به دلیل بحران رهبری پرولتاری و در تقابل روشن و مستقیم با شرط ایزکتیو) امکان کافی جهت این تسخیر را نداشت. فاشیسم در این حالت ایجاد شده و ماهیتاً خلصتی متفاوت از بنا پارتنیزم گرفته است. حزب فاشیست در نهایت چیزی بیش از معرف سیاسی سرمایه انحصاری نبوده و نقش آن بر آوردن خواست های سرمایه در مجموعه دستگاه دولتی و جامعه ملی میباشند. فاشیسم به مثابه واکنش در مقابل واقعیت ایزکتیو صرفاً بواسطه بحران همزمنی طبقه حاکم و مبارزه درونی فراکسیونهای آن نقش بطور نسبی مستقل یافته و دقیقاً به همین دلیل دامنه استقلالش سخت محدود است. تنها در خدمت سرمایه انحصاری میان فراکسیونهای طبقه حاکم بند بازی می‌کند.

فاشیسم یک بلوک جدید قدرت را از طریق اشکال تازه سازمان دهی گسترش می‌دهد، عبارت دقیق تر بلوک تاریخی جدیدی را از طریق دستگاه سرکوب خویش ایجاد می‌نماید. بلوکی که بطور دقیق هم راستای منافع سرمایه انحصاری است. فاشیسم باید میان فراکسیونهای بورژوازی تقسیم نیروی جدیدی ایجاد کند تا مطابق آن سلطه اقتصادی سرمایه بزرگ بر سطح جامعه برقرار گردد. بدلیل این نقش فاشیسم آن را صرفاً "سلطه سرمایه مالی" خوانند خطاست.

ظهور فاشیسم راه حلی بر بحران درونی سرمایه داری است، تزه های لیون به فاشیسم به مثابه تعادل دهنده به تقسیم نیرو میان فراکسیونهای بورژوازی برخورد کرده اند: "فاشیسم وحدت ارگانیک میان کلیه نیروهای بورژوازی در اختیار یک ارگان نیزم واحد سیاسی محسوب می‌شود."^{۱۲} بحث در مورد مناسبت فاشیسم و بنا پارتنیزم توسط تالهائمر (هم رزم روزا لوکزامبورگ) که در سال ۱۹۲۹ از حزب کمونیست آلمان اخراج شده) در تقابل با نظریه رسمی کمینترن ارائه شده است. وی نظریه خود را مستقیماً بر مبنای تحلیل مارکسس از بنا پارتنیزم استوار نموده و معتقد است که بورژوازی آلمان جهت تضمین حاکمیت اجتماعی خود قدرت سیاسی را به رژیم فاشیستی سپرده که در تحلیل نهائی از نظر محتوای اجتماعی خود بورژوازی است لیکن می‌تواند خلصت "میان طبقاتی" داشته باشد.^{۱۳} تالهائمر تفاوت این دورا چنین می‌بیند که رشد استقلال دستگاه

دولتی در بنا پارتیزم طریق " سنتی " فشار بر طبقه کارگر را به همراه دارد ، در حالیکه این رشد در فاشیسم تخریب تمامی نهاد های طبقه کارگر را موجب می شود . علیرغم این واقعیت که بحث تالهایمر یاری عمده ای به شناخت فاشیسم می دهد ، این نکته که او نتوانسته رشد فاشیسم را بر مبنای بحران رهبری پرولتاریا بررسی کند باعث شده که در مقایسه صوری خود میان فاشیسم و بنا پارتیزم به عدم قابلیت پرولتاریا در رهبری ایمان آورد . به این ترتیب تالهایمر نتایج غلطی از بحث خود گرفت و نتوانست راه حل عملی پیش پای پرولتاریا بگذارد .

از سوی دیگر تأکید افراطی بر جنبه استقلال حکومت فاشیستی خطا است . پولاک و هورکهایمر از نویسندگان سرشناس مکتب فراینفورت به چنین اشکالی دچار آمده اند . هر دو در سالهای دهه چهل سلطه فاشیست ها را کنترل دولت بر صنعت بزرگ ، ارتش و حزب دیدند و از این رو فاشیسم را سرمایه داری دولتی خواندند^{۱۴} . این پدیده به گمان آنها دارای پنج جنبه است : (۱) سرمایه خصوصی را در تمام زمینه ها عقب زده ؛ (۲) دولت را مأمور اجرای مهمترین کارکرد های سرمایه خصوصی کرده ؛ (۳) به برخی واقعیات سرمایه داری کلاسیک چون فروش نیروی کار و سود جوئی اهمیت کلیدی داده ؛ (۴) به هیچ روشی از سوسیالیسم محسوب نمی شود ؛ (۵) به مسائل سیاسی در قیاس یا مسائل اقتصادی اولویت داده است . فرض اصلی نظریه دو جنبه نخست می باشد که هر دو از پایه خطا هستند . در عمل نه نازی های آلمان و نه فاشیست های ایتالیا هرگز مالکیت خصوصی را عقب نزدند و در زمینه تولید نقش مستقلی ایفاء نکردند . تروتسکی پنج سال قبل از اینکه پولاک نظریه اش را ارائه کند در پاسخ به کسانی که مشابه عقیده او را عنوان می کردند (تروتسکی آنها را دولت گرا می خواند) گفته : " دولت فاشیستی صاحب کارخانه ها نیست . بلکه صرفاً یک میانجی میان صاحبان آنهاست " ۱۵ .

فاشیسم و جامعه سیاسی

دیدیم که فاشیسم قبل از هر چیز باید بمثابه یک جنبش توده ای مورد بررسی قرار گیرد ، تنها پس از تحلیل این واقعیت می توان آن را بمثابه یکی از نهاد های جامعه سیاسی مورد بحث قرار داد ، یعنی آن را چون شکل حکومتی ، گروه یا حزب مطالعه نمود . رابطه میان شکل حکومتی فاشیسم و جنبش توده ای فاشیستی رابطه آرگانیک و مستقیم است ، وجود نخستین صرفاً به وجود دوم وابسته است . عبارت بهتر نمی توان فاشیست ها را در راس قوه مجریه دید بدون اینکه جنبش توده ای ارتجاعی خرده بورژوا در حال تکوین باشد ، در حالیکه میان احزاب و گروه های فاشیستی با این جنبش رابطه ای متفاوت برقرار است . امروزه در جهان احزاب فاشیستی گوناگونی وجود دارند که هیچ یک از کوچکترین پایه توده ای بر خورار نیستند . آنها را به سادگی می توان فاشیست خواند ، تمامی مشخصه های اصلی پیدایش حزب فاشیست ایتالیا یا ناسیونال سوسیالیسم آلمان نزد آنها مشاهده می شود . بدون برنامه و استراتژی معین در تخاصم با پرولتاریا و احزاب این طبقه (خاصه احزاب انقلابی کارگری) ایجاد شده اند و رابطه روشن با سرمایه انحصاری دارند . دارای ایدئولوژی فاشیستی هستند ، ضد یهود ، ناسیونالیست و نژاد پرستانند (در مورد آخر در اروپا بصورت دشمنی با کارگران مهاجر آسیائی و آفریقائی مشاهده میشود) . فاشیست ها در انگلستان عضو یک گروه معین و در فرانسه و ایتالیا و آلمان عضو گروه های متعدد که با هم در رابطه اند می باشند و در اسپانیا بطور سنتی گرد فالانژیست ها و در پرتغال گرد شخصیت های نظامی دست راستی جمع شده اند . این گروه ها با رشته های معینی با احزاب دست راستی بورژوائی ارتباط یافته اند . مثلاً در فرانسه یک سندیکای فاشیستی آنها را به کلیست ها وصل می کند

(رابطه میان حزب ژاک شیراک با فاشیست ها مدتهاست برملا شده) در انگلستان از طریق خانه های انتخاباتی با حزب محافظه کار در تماس اند در اسپانیا بطور مستقیم در ارتش و پلیس دست دارند

اما باید دانست که میان این گروه های فاشیستی و جنبش توده ای فاشیسم تفاوت بسیار هست . این همان تفاوتی است که میان عملکرد حزب نازی با کارگروه های ارتجاعی که پس از شکست انقلاب های کارگری ۲۳-۱۹۱۸ در اروپا ایجاد شده بودند ، موجود بود . علیرغم این مساله که برخی از این گروه ها را می توان فاشیست خواند (لژیون میکائیل در رومانی ، گروه صلیب درون ارتش سفید مجارستان و . . .) هیچ یک مورد دولت فاشیستی به معنای دقیق کلمه نشدند . وقتی گارد های سفید مجارستان حکومت هورتی را ایجاد کردند ، این حکومت حتی از جانب افرادی که داخل کمینترن بودند فاشیست خوانده شد . کلارا زتکین در گزارش خود به سومین پلنوم کمینترن (ژوئن ۱۹۲۳) به درستی یاد آور شد که : " فاشیسم بکلی از دیکتاتوری هورتی در مجارستان متمایز است . . . آن را به هیچ وجه نمی توان کینه توزی بورژوازی علیه پرولتاریای مبارز دانست . بطور ایزکتیو و تاریخی فاشیسم بیش از مجازات پرولتاریا است " ۱۶ . در اسپانیا دیکتاتوری خرده بورژوا که تکیه به اشرافیت سنتی و سرمایه داشت را به هیچ وجه نمی توان حکومت فاشیستی خواند چرا که بقول تروتسکی " بر بنیاد واکنش توده های خرده بورژوا استوار نشده بود " .

اما همانطور که تروتسکی اشاره کرده می توان دید " اسپانیا به همان طریقی رفت که ایتالیا از ۱۹-۱۹۱۸ در آن راه سپرده بود ، غلیان ، اعتصاب ها ، اعتصاب عمومی ، اشغال کارخانه ها فقدان رهبری انقلابی ، سقوط جنبش ، رشد فاشیسم ، دیکتاتوری ضد انقلابی " ۱۷ . رشد فاشیسم در اسپانیا به روشنی بیان خیانت تاریخی استالینیزم است . حکومت فرانکو در دفاع از اشرافیت سنتی ، سرمایه ، منافع ارتش و کلیسای کاتولیک ایجاد شد . در روند جنگ داخلی و نبرد فرانکو و فالانژیست ها علیه طبقه کارگر تکیه ارتجاع به ارتش بود . ارتشی که پایه در افسار خرده بورژوازی روستا داشت . سیاست حکومت جبهه خلق (در این باره در قسمت های بعدی مقاله بیشتر بحث خواهد شد) که استالینیزم ها در آن شرکت داشتند مخالفت با تقسیم زمین میان دهاقین بود ، در حالیکه تنها تقسیم بلاعوض زمین می توانست پایه توده ای فاشیسم را در میان افسار خرده بورژوازی روستا از میان ببرد و در عمل ، سرمایه گیری ارتش فرانکو را غیر ممکن سازد . حکومت جبهه خلق حتی در مقابل جنبش خود بخودی دهقانان جهت تقسیم زمین ایستاد . بدین سان دهقان اسپانیائی از این جبهه خلقی که آشکارا علیه منافع وی عمل می کرد روی تافت و به جانب دشمن رفت که هم هزار وعده میداد و هم پاپ رم او را تقدیس می نمود . جبهه خلق در اسپانیا عامل رشد دهنده فاشیسم شد و برای آن پایه توده ای ایجاد کرد و خود در کوبیدن کمیته های کارگری و واحد های دهقانی تقسیم زمین ، ترور رهبران انقلابی جنبش پرولتری (چون آندرسن) نابود ساختن پلیس ها و ارگانهای خود بخودی دفاع کارگری پیشقدم شد ، عاقبت طبقه کارگر را بدون اسلحه ، پراکنده و مایوس به دست قصاب سپرد .

پیش از ختم بحث در مناسبت فاشیسم و جامعه سیاسی باید به یکی از مهمترین عناصر دولت فاشیستی یعنی دستگاه تولید اختناق دولتی آن اشاره کرد . تاسکا یکی از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا سالهای جنگ امپریالیستی و از رهبران جناح راست حزب کمونیست ایتالیا در کتاب خود تولد فاشیسم مساله جالبی را مطرح می نماید ، او نشان می دهد که نزد فاشیست ها تاکتیک مهم است ، آنها فاقد برنامه میباشند مساله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی و پس از آن حفظ این قدرت است . نقش سازماندهی نظامی و پلیسی به همین دلیل در آن کلیدی است ۱۸ . تاسکا در کتابش مساله جالبی را مطرح می نماید ،

اوشان می‌دهد که نزد فاشیست‌ها تاکتیک مهم است، آنها فاقد برنامه می‌باشند مساله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی به همین دلیل در آن کلیدی است^{۱۶}. با اینکه تاسکا از طرح این بحث جالب نتیجه غلط می‌گیرد که پس فاشیزم را از طریق "تاکتیک‌های توده‌ای" و نقش خرده بورژوازی نمی‌توان شناخت باز اهمیت بحث وی بواسطه روشن نمودن یکی از مهمترین ریشه‌های کارآئی دستگاه اختناق فاشیستی باقی می‌ماند. موسولینی خود مساله نداشتن استراتژی را چنین بیان کرده: "برنامه ما خیلی سراسر است، ما می‌خواهیم به ایتالیا حکومت کنیم، اینهمه از ما درباره برنامه می‌پرسند، برنامه زیاد ارائه شده اما نجات ایتالیا در آن نیست در آدمها و اراده قوی است"^{۱۹}.

می‌توان گفت فقدان برنامه صحیح و کارآ-برنامه‌ای که مسائل کلیدی زندگی اقتصادی طبقه حاکم را حل نماید، همواره یکی از دلائل تقویت دستگاه اختناق دولتی بوده است. صرفاً مورد فاشیست دلیلی بر اثبات این نکته نیست، بلکه نمونه‌های دیگری میتوان ذکر کرد: رشد دستگاه پلیسی استالین همزمان با سردرگمی بروکرات‌ها در مقابل مساله صنعتی شدن سریع و مساله کشاورزی بود. یا در سالهای اخیر شکست برنامه‌های اقتصادی دولت‌های سرمایه - داری اروپا بطور روشن دستگاه اختناق دولتی را رشد داده، مثال بارز این مورد فرانسه است. شکست برنامه بار نخست وزیر فعلی همراستا با قدرت گرفتن آزادانه‌های پلیس یونیا تفسکی وزیر کشاور شده است.

فاشیزم و جامعه ملی

گرامشی میان دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی و ماشین دولتی اختناق فرق می‌گذارد. این تفاوت میان کارکرد دولت بحثیه دستگاه اختناق "بعنوان پلیس یا نگهبان شب که ظاهراً نظم عمومی را مراقب است" با کارکرد دیگر دولت که در زمینه جامعه ملی تولید ایدئو-لوژی می‌نماید، موجود است. نخستین از طریق نهاد های پلیس، ارتش، ژاندارمری، زندان، محاکم عادی و نظامی... کار می‌کند و دومی از طریق مدارس و دانشگاه‌ها، موسسات مذهبی، خانواده، و مسائل ارتباط جمعی، جرایم، سندیکاها...^{۲۰}

بسط ایدئولوژی فاشیستی از یکسو در مناسبت با حرکت خرده-بورژوازی و از سوی دیگر در تطابق با خواست‌های سرمایه انحصاری انجام گرفته، هر یک از جنبه‌های این ایدئولوژی نمایشگر این دو رویه می‌باشند^{۲۱}. با پیروزی فاشیزم سرمایه انحصاری توانست مقاومت و نهاد های کارگران را در هم بکوبد و شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را به سود خویش تغییر دهد. در این مرحله سرمایه انحصاری خواستار تغییر عمده در عرصه جهانی به سود خویش بود. از سوی دیگر تنها تعرض نظامی و تولید صنعتی می‌توانست به شکل تورم دائمی پاسخ بدهد. بحران ساختاری سرمایه داری در متن خود نیاز به تغییر نیروهای موجود در عرصه انباشت سرمایه را عنوان می‌کند و تغییر بنیادی نظام حاکم بر بازار جهانی را خواستار می‌شود. نظامی‌گری و جنگ طلبی فاشیزم حاصل این واقعیت است. جهت پیشبرد این مساله دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی در سطح هر جامعه که فاشیست‌ها بر آن استیلا یافته بودند جنگ را به صورت یک ضرورت تاریخی تبلیغ می‌نمود. ریشه‌های فکری جامعه شناسی بورژوازی که نوعی تکامل گرائی مبتذل را بر مبنای "انتخاب نوع عالیتر" عنوان می‌نمود توسط ایدئولوگهای فاشیست بعنوان مهم ترین دستاورد در علوم انسانی معرفی شد جنگ دائمی انواع - تنها به سیاست نظامی‌گری و ژئوپلیتیک فاشیست‌ها بلکه به نژاد - پرستی و ضد یهودیت آنها "جنبه علمی" می‌داد. در این زمینه گئورگ لوکاچ تحقیق جالبی دارد، وی نتیجه منطقی تخریب نظریه داروین و انطباق مکانیکی آن در زمینه علوم اجتماعی را چیزی جز نژاد پرستی نمی‌بیند^{۲۲}.

بهر حال تاسیونالیزم و نژاد پرستی وجوه روشن ایدئولوژی فاشیستی هستند. اینان بطور مستقیم حرکت توده‌ای خرده بورژوازی علیه کارگران را تسریع نمودند و مکمل شعار ناسیونال سوسیالیسم گشتند. سوسیالیسم اینجا بمعنای ابزار رفع نیاز مادی تمام اقشار خرد - بورژوا بکار رفته است. فراموش نکنیم که در قرن نوزدهم نیز نظریه با فان این اقشار جهت رفع این نیاز در چارچوب سوسیال-لیزم بحث داشته‌اند. سوسیالیسم خرده بورژوازی که بقول ما رکس و انگلس در بیانیه حزب کمونیست "تضاد های موجود در شرایط تولید جدید را موشکافانه تشریح می‌کرد" و راه حل را در "احیاء وسائل قدیمی تولید مبادله و و همپای آن احیاء مناسبات مالکیست گذشته و اجتماع گذشته" می‌دید^{۲۳}. حالا در خدمت سرمایه روند حرکت توده های عظیم خرده بورژوا علیه کارگران را تسریع می‌نمود، آنان را ضد کمونیست‌ها بر میانگیخت، "عظمت" را پیش آلمان ورم باستان را تصویر می‌کرد، تسخیر هندوستان را به "نژاد برتر آلمان" و آفریقا را به "ابر مردان ایتالیا" بشارت می‌داد و از "نظم نوین" حکایت می‌کرد. فاشیزم آشکارا ضد دمکراسی است، در سطح قدرت سیاسی یک حزب ارگان اجرائی است. تقسیم قوا که همواره اسطوره غیر کارآی بورژوازی بوده، در ساخت فاشیستی قدرت سیاسی بطور کامل از میان می‌برود. ایفای نقش قوه مقننه بعنوان محل شور و تقسیم قدرت میان فراکسیونهای بورژوازی به عهد حزب فاشیستی واگذار می‌شود. اهمیت یافتن قوه مجریه بعنوان یکی از مهمترین جنبه های ایدئولوژی فاشیستی، در رهبری فردی نمایان می‌شود. نقش عمده هیتلر و موسولینی در کارکرد این ایدئولوژی به اشکال گوناگون مورد بحث بوده. به گمان گرامشی این یکی از جنبه های سزاریزم است. این اصطلاح به یک معنی قدرت بند بازی میان فراکسیونهای طبقه حاکم را نشان می‌دهد و به معنی دیگر اشاره به پیدایش ناگزیر "یک شخصیت بزرگ و قهرمان" دارد که در راس قوه مجریه بایستد و نیاز تاریخی خرده بورژوا به یک پیامبر که نه فقط رهبر حزب بلکه رهبر دولت هم باشد را برآورد.

۶- ایتالیاییزیم و رنر میزیم در مقابل فاشیزم

در بحث از مبارزه طبقه کارگر علیه فاشیزم باید این نکته را به یاد داشته باشیم که رهبری جنبش کارگری اروپا بطور عمده در دست رفرمیست های سنتی (سوسیال دمکراسی) و استالینیست ها بود. خیانت تاریخی این دو به منافع تاریخی طبقه کارگر، هر یک به گونه ای بر رشد فاشیزم اثر گذاشته و در نهایت مانع انکشاف روند مبارزه انقلابی کارگران علیه سرمایه و فاشیزم شد. این دو با گریز از طرح و عمل جبهه واحد کارگری راه را بر رشد فاشیزم گشودند. در این بخش بطور مختصر به بحث از "مبارزه" آنها با فاشیزم می‌پردازیم.

چپ گرد کمینترن و مساله فاشیزم

کمینترن در کنگره ششم خود (۱۹۲۸) اعلام کرد که "مرحله نهائی حیات سرمایه داری فرارسیده است" تحلیل رسمی بین الملل کمونیست بر این پایه قرار داشت که پس از جنگ امپریالیستی مرحله رشد مبارزات انقلابی طبقه کارگر پیش آمد که به "دلائل گوناگون" شکست خورد. سپس مرحله دوم که دوره فروکش بحران انقلابی و پیروزی ارتجاع و ثبات نسبی به سود سرمایه داری بود رسید، اکنون مرحله سوم آغاز می‌شود که مرحله سقوط نهائی و بحران عظیم سرمایه داری جهانی است. "دوره ای است که امپریالیسم نیروهای خود را علیه جنبش های انقلابی و طبقات اتحاد شوروی بسیج نموده است... جنگ جهانی آینده قریب الوقوع است" (برنامه بین الملل کمونیست. مصوبه کنگره ششم)^{۲۴}.

مطابق این تحلیل ارتجاع تمام ماورین خود را علیه انقلاب گرد آورده ، مهمترین این ماورین احزاب رفرمیست و سوسیال دمکرات هستند که وسیله خرابکاری نیروهای ضد انقلابی درون جنبش کارگری محسوب می شوند و خصومت فاشیستی بخود گرفته اند . در دوره ای که وضعیت سرمایه داری بحرانی است ، سوسیال دمکراسی نقش فاشیستی ایفاء می نماید^{۲۵} . سوسیال دمکراسی همزاد فاشیزم است و حالا بدل به سوسیال فاشیزم شده (سوسیالیست در حرف ، فاشیست در عمل) . احزاب کمونیست جای هیچگونه همکاری با سوسیال فاشیست ها ندارند . بر عکس آنها از طریق مبارزه ایدئولوژیک علیه آنهاست که کارگران آگاه می شوند . سکتاریزم این مرحله از فعالیت کمینترن (معروف به مرحله سوم ، همراه است با تخریب رفرمیستی احزاب کمونیست . در اوج این مرحله یعنی سیال ۱۹۳۰ است که حزب کمونیست آلمان برنامه انتخاباتی خود را " جهت آزادی اجتماعی و ملی خلق آلمان " اعلام می کند^{۲۶} . این بیان " راه ملی به سوی سوسیالیزم " است که ریشه در استراتژی رفرمیستی " فرسایش دشمن " دارد (این استراتژی در سال ۱۹۱۱ - توسط کافوتسکی تدوین شده بود) و نشان می دهد که سازش طبقاتی مهمترین جنبه عقلی " نظریه " سوسیالیزم در یک کشور می باشد . نظریه سوسیال فاشیزم در نخستین قدم توجیه کننده فراراستالینیست ها از ایجاد جبهه واحد کارگری علیه فاشیزم بود (بین الملل کمونیست بحث پیرامون اهمیت جبهه واحد را درون یخس های خود تحریم کرده بود) . در قدم بعد کار انحراف به آنجا کشید که حزب کمونیست آلمان ، دشمن اصلی را سوسیال دمکراسی دانست و فاشیزم را پدیده ای زود گذر تلقی نمود . پس از انتخابات ۱۹۳۰ افزایش کئی آراء به این حزب اطمینان داد که جهت مبارزه با سوسیال فاشیست ها " توان کافی دارد . تروتسکی در آثار این دوره خود خطر جدی رشد فاشیزم را گوشزد می نماید و به حزب کمونیست آلمان و کمینترن هشدار می دهد که تنها طریق مبارزه با فاشیست ها ایجاد جبهه واحد کارگری با همه نیروهای طبقه کارگر می باشد . از طرف دیگر فاشیست ها در عرض دو سال ۳۰-۱۹۲۸ بیش از شش میلیون رای بدست آورده و صد هزار نفر را در سازمانهای نظامی - ضربتی خود ، خاصه سازمان جوانان هیتلری عضو نموده بودند . مهمترین دلیلی که موجب این سیاست چپ روانه جنون آمیز و سکتاریزم افراطی کمینترن شده بود ، تضاد منافع بورکراسی با رشد منطق ایژکتیو مبارزه طبقاتی در اروپا بود . در شرایطی که با تاکتیک جبهه واحد کارگری می شد ، مجموعه طبقه را در فعالیت عقلی مشترک بر پایه استقلال کامل سازمانی و برنامه ای هر یک از احزاب و گروه های سیاسی آن به مبارزه کشید ، واضح است این مبارزه علیه منافع قشر بورکراتیک حاکم در شوروی نیز انکشاف می یافت . این نکته در تجربه های گوناگون تاریخ ، پس از انحطاط بورکراتیک دولت شوروی و ستاورد های اکثیر ، اثبات شده بدین معنی که بورکراتها با تمام قدرت در مقابل تکوین روند مبارزه انقلابی ایستاده اند و تا آنجا که بتوانند از بکار بردن تاکتیک هائی که به انکشاف این روند یاری می دهند خودداری می نمایند .

ریشه های "نظریه" سوسیال فاشیزم

طرح سوسیال فاشیزم نقطه نهائی رشد انحرافی بود که سال ها در بحث های درونی کمینترن بر سر مساله فاشیزم و ارزیابی نقش سوسیال دمکراسی وجود داشت . زینوویف در گزارش به چهارمین کنگره کمینترن می گوید : " فاشیست ها پیش از هر چیز اسلحه ای در دست مالکین زمین هستند " ^{۲۷} . در همین کنگره یوردیگا یکی از نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا گفت : فاشیزم هیچ چیز جدیدی برای بورژوازی ندارد ، تخیبری در افراد حکومت است و بس^{۲۸} . در کنگره پنجم مساله دوباره مطرح شد . حتی

قطعنامه ای در مورد فاشیزم گذشت . یوردیگا در این کنگره گفت : " فاشیزم اساساً تکرار بازی کهنه احزاب چپ بورژوازیست که پرولتاریا را به آرامش دعوت می کند " ^{۲۹} . این جمله بیان آشکار سوسیال فاشیزم است ، " احزاب چپ بورژوا " از نظر یوردیگا احزاب سوسیال دمکرات هستند و فاشیزم بازی آنها را تکرار می کند . یوخارین در کنگره سیزدهم حزب کمونیست شوروی (مه ۱۹۲۴) میان تاکتیک های فاشیزم و ائتلاف سوسیالیست ها و بورژواها مشابَهت کامل می بیند^{۳۰} . و این نیز چیزی جز بیان سوسیال فاشیزم نیست . با توجه به این احکام می توان قطعنامه کنگره پنجم کمینترن را مورد بررسی قرار داد " در این دوره بحران سرمایه داری و تخریب سریع نظام تولیدی آن ، فاشیزم بلافاصله پس از پیروزی بواسطه تضاد های درونی خود نابود خواهد شد ، فاشیزم یکی از اشکال کلاسیک ضد انقلاب در دوران سقوط سرمایه داری و انقلاب پرولتاری است " ^{۳۱} . این تعریف از فاشیزم چیزی بیش از کلی بافی بچگانه نیست . فاشیزم را نوع کلاسیک حاکمیت سرمایه می خواند و هر عنصر تازه در مشکل این حاکمیت را منکر می شود . بعلاوه ، این برداشت از رشد و نابودی فاشیزم یکسره مکانیکی و غیر واقعی است . با چنین درکی از مساله است که " سوسیال دمکراسی و فاشیزم دارای د و روش متفاوت در خدمت هدف واحد " به نظر آمده ابد (ص ۷۵۶ متن آلمانی پروتکل کنگره پنجم) . زینوویف در نطق ۹ ژوئیه ۱۹۲۴ خود در دفاع از این نظر گفت : " فاشیزم و سوسیال دمکراسی آخرین سلاح بورژوازی اروپاست . منشور فاشیزم در دوران سقوط سرمایه داری معادل یکدیگر هستند " ^{۳۲} . تروتسکی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۴ در پاسخ به زینوویف این بحث را بچگانه و بی مورد می خواند^{۳۳} .

مبارزه علیه "نظریه" سوسیال فاشیزم

اپوزیسیون چپ مبارزه شدیدی را علیه " نظریه " سوسیال فاشیزم خاصه در دوران تدارک پلنوم دهم بین الملل کمونیست (۱۹۲۹) به پیش برد و این عمل را علیرغم ممنوعیت و فعالیتش در داخل شوروی انجام داد . تروتسکی در کتاب بین الملل سوم پس از لنین شدیدترین انتقاد را از این نظریه به عمل می آورد . وی نظریه اپوزیسیون چپ را بیان می کند که : فاشیزم جای ارگانهای عادی دولت بورژوازی می نشیند تا خطر انقلاب کارگری را رفع کند ، این مساله که سوسیال دمکراسی نیز در زمانه خطر نوسکه ها را به یاری بورژوازی می فرستد نباید اسباب فراموش کردن اهمیت تمایز سیاسی فاشیزم با سوسیال دمکراسی گردد . تروتسکی یاد آور می شود که رهبری کمینترن بجای پذیرش این تحلیل ، یگانگی بی معنا و مهملی میان فاشیزم و سوسیال دمکراسی می بیند و با طرح مساله " دوره - زوال سرمایه داری " صرفاً دوره نبرد داخلی آشکار فاشیزم با کارگران را با دوره " فادی " مبارزه طبقاتی اشتباه می کند^{۳۴} . " مرحله سوم " و سکتاریزم رهبری کمینترن از جانب گرامشی نیز مورد نقد بوده است . او که در فاصله سالهای ۲۵-۱۹۲۳ درون حزب کمونیست ایتالیا مبارزه می کرد تا توده های عضو حزب را به ضرورت شرکت در جبهه واحد کارگری یاد یگر احزاب طبقه کارگر خاصه حزب سوسیالیست ، قانع نماید و در این راه با سکتاریزم چپ روها مواجه شده بود ، در زندان موسولینی از دو جهت این مبارزه را پیش برد . یکی بحث با رفقای کمونیست همزندان (در زندان های توری و باری) و دیگر از طریق کار نظری و نگارش دفاتر زندان . در مورد اول چند تن از کمونیست های زندانی که در بحث های وی شرکت داشتند گزارش های جالبی به دست داده اند . مهمترین آنها مقاله آتوسالیسا می باشد که در واقع گزارش وی به بایگانی حزب کمونیست ایتالیا در مورد موقعیت گرامشی در زندان محسوب می شود^{۳۵} . به موجب این اسناد روشن می شود که گرامشی به شدت با سکتاریزم حاکم بر کمینترن مخالف بوده و در بحث های سوسیال

فاشیزم را مردود می‌شمرده • اودرک کمینترن از فاشیزم را مکانیکی میدید و بر سر ضرورت مبارزه برای " بدست آوردن حقوقی که فاشیزم پایمال کرده " پافشاری می‌کرد • در جهت دوم یعنی کار نظری • مجموعه درک گرامشی از استراتژی نبرد موضعی بر پایه جبهه واحد کارگری عنوان شده • در دفاتر زندان ایجاد این جبهه نه تنها جهت نابود ساختن فاشیزم بلکه جهت مبارزه قاطع علیه سرمایه مورد بحث اوست •

گردش به راست کمینترن و سیاست جبهه خلق

کنگره هفتم کمینترن در ژوئیه ۱۹۳۵ تشکیل شد • چهارده ماه قبل از این تاریخ فراخوان کنگره اعلام شده بود • تاخیر در برقراری آن معلول انتظار کادر رهبری کمینترن بود تا نتایج بحث بر سر نزدیکی برنامه ای میان احزاب کمونیست و سوسیالیست در فرانسه برایشان روشن گردد • در واقع این بحث خود نتیجه پیمان همکاری نظامی میان شوروی و فرانسه بود • با روشن شدن امکان نزدیکی • مرحله جدیدی در حیات کمینترن آغاز شد • مرحله ای که به گویا - ترین شکل بیان سازش طبقاتی است • طرح جبهه خلق که در این ایام در دست بورکراتهای رهبری کمینترن در دست تکمیل بود پایه اصلی بحث کنگره هفتم را تشکیل میداد • کنگره به ریاست دیمیتریوف آغاز شد و بحث عمده آن بر سر گزارش وی در باره "تهاجم فاشیستی و وظائف بین الملل کمونیست در مبارزه جهت وحدت طبقه کارگر علیه فاشیزم" بود • تعریفی که در این گزارش از فاشیزم شده چنین است: "فاشیزم دیکتاتوری تروریستی و آشکارای مرتجع ترین • شوونیست ترین و امپریالیست ترین عوامل سرمایه مالی است" • پس از این تعریف مضحک راهی که جهت مبارزه با "امپریالیست ترین عوامل" (کذا) پیشنهاد می‌شود جبهه خلق است • جبهه ای که دیمیتریوف وجود آن را بر پایه جبهه واحد کارگری استوار خوانده • روشن نیست غرض وی از جبهه واحد چیست • همان جبهه ای که لنین و تروتسکی آن را در کنگره های سوم و چهارم کمینترن مطرح ساخته بودند ؟ همان که بر مبنای اتحاد عمل در مبارزه مشترک علیه کل بورژوازی و حفظ استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه شرکت کننده مشخص شده باشد ؟ اگر چنین است پس چه ارتباطی میان این جبهه واحد با جبهه خلق وجود دارد ؟ جبهه خلقی که بر مبنای اتحاد برنامه ای و سیاسی میان احزاب کارگری و بورژوازی ایجاد می‌شود و علیه بخشی از بورژوازی موضع دارد • کوچکترین تشابهی میان جبهه واحد کارگری با جبهه خلق وجود ندارد • میان استقلال کامل احزاب کارگری که در ترزهای جبهه واحد کمینترن انقلابی طرح شده و تسلیم کامل برنامه ای • عملی و سیاسی احزاب کارگری به بورژوازی کسسه دیمیتریوف فرمانش را صادر می‌کرد هیچ وجه مشابهی موجود نیست • امروزه استالینیست ها کوشش دارند دیمیتریوف را بعنوان "یک استراتژیست بزرگ" معرفی نمایند • مثلاً ارگان نظری حزب کمونیست بریتانیای کبیر می نویسد که دیمیتریوف بر مبنای انتقاد از سکتاریزم دوره سوم • طرح جبهه خلق را ریخته که این طرح راه مبارزه با فاشیزم را باز نموده • . . . اما واقعیت این است که دیمیتریوف نه تنها در دوره سوم به مبارزه ای علیه " سکتاریزم حاکم" دست نزد بلکه خود عملاً از فعالین و نظریه بافان این مرحله بشمار می‌آید • وی در کنگره ششم کمینترن گفته بود: " باید با فاشیزم که سوسیال دمکراسی پیشقدم و راهنمای آن محسوب میشود • بی رحمانه و به شدت مبارزه کرد" •

لازم به یادآوری است که در فاصله دو کنگره ششم و هفتم دیمیتریوف ریاست دفتر اروپایی بین الملل کمونیست را به عهده داشت و در این مقام یکی از مسئولین اجرای سیاست سکتاریستی حزب کمونیست آلمان می‌باشد • وی تا اول ژوئیه ۱۹۳۴ حتی یک کلمه در انتقاد از سکتاریزم مرحله سوم عنوان نکرده است • در این تاریخ

فراخوان کنگره هفتم اعلام و کمیسرین مقداتی تشکیل شده بود • صد البته نظریه " استراتژیست بزرگ" پس از انتشار شماره مورخ ۲۳ مه ۱۹۳۴ پراودا • اعلام شده (در این شماره پراودا خبر کنفرانس مشترک حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست را با آب و تاب منتشر نموده بود) و خود نتیجه تغییر خط کمینترن بود • نه موجب آن • البته بودند کسانی که در فاصله دو کنگره با سکتاریزم موجود در داخل کمینترن مبارزه کردند • اما سرنوشته ایشان در اردوگاهها کار اجباری سیبری تعیین شد نه در مسند ریاست هیات اجرائی بین الملل کمونیست • دیمیتریوف محققاً در زمره این مبارزین محسوب نمیشود •

با کنگره هفتم سیاست کمینترن از ماوراءچپ به ماوراء راست نقل مکان یافت • بحث دیمیتریوف از تضاد میان فاشیزم و دمکراسی اساساً نفی مبارزه طبقاتی است • نزد وی تضاد میان کار و سرمایه جای خود را به تضاد میان فاشیزم و دمکراسی داده و ایجاد جبهه مشترکی در مبارزه با فاشیزم میان طبقه کارگر و "بخش لیبرال بورژوازی" ضروری محسوب می‌شود • مطابق این " نظریه " استقلال و برنامه احزاب کارگری فدای منافع " دیگر اقتضای طبقات خلقی " و برنامه مشترک آنها بر اساس اعاده " دمکراسی " منطبق با " خواست های ملی " و علیه فاشیزم اعلام شد • بدین سان حتی مبارزه کارگران جهت بدست آوردن حقوق دمکراتیک و نهاد های معین سیاسی بدل به مبارزه خلق جهت بدست آوردن مفهوم تجریدی و موهوم دمکراسی شد • تروتسکی در مصاحبه ای (سپتامبر ۱۹۳۸) به پوچ بودن تضاد دمکراسی و فاشیزم اشاره مینماید • او پیش بینی می‌کند که همواره امکان دارد یکی از دولت های فاشیست را در کنار " امپریالیست های دمکرات " علیه فاشیست دیگری دید • در این حالت بحث از تضاد دمکراسی و فاشیزم مضحک خواهد نمود • تاریخ مثال خوبی در اثبات حکم تروتسکی به دست داد • انتقال فرانکو به جانب متفقین در طول سالهای جنگ دوم جهانی •

اصولاً استالینیزم همواره تضاد های جالبی در جهان پیدای - کند • زمانی میان فاشیزم و دمکراسی • زمان دیگر میان " اردوگاه سوسیالیستی " و امپریالیزم و در مبتذل ترین شکل خود میان کشورهای فقیر و دوا بر قدرت • بحث از این همه بطور دائم جهت پوشاندن تضاد کار و سرمایه عنوان میشود • تضادی که در وجه تولید سرمایه داری مجموعه تقابل های اجتماعی چیزی جز بیان آن نیستند • با عنوان کردن تضاد دمکراسی و فاشیزم راه بر احزاب کمونیست باز شد تا با بورژوازی کنار آیند • حزب توده ایران با بحث از تضاد دمکراسی و دیکتاتوری فردی شاه راه را بر سازش با سرمایه داران بازمی نماید و پیشنهاد ساختن جبهه واحد ضد دیکتاتوری با بورژوازی " ملی " و " بخشی از هیئت حاکمه که از غایت دیکتاتوری شاه بیمناکند شده - اند " را میدهد • در دفاع از مبداء تاریخی این مهملات • استالی - نیست ایرانی • مهرآبادی • در مقاله " آخرین سنگر فاشیسم در اروپا فرو میریزد " در دنیا • شماره ۳ (خرداد ۱۳۵۶) می نویسد: " اگر احزاب دمکراتیک آلمان متفقاً در برابر نازیسم ایستادگی میکردند هرگز حزب هیتلر بر سر کار نمیآمد چنانکه در فرانسه اتحاد نیروهای دمکراتیک در جبهه خلق راه را بر فاشیسم سد نمود " (ص ۵۷) اکنون باید " تاریخ نگار " بینوا به این سؤال پاسخ بدهد • چرا بستن جبهه خلق در اسپانیا جلوی پیروزی فرانکو را نگرفت ؟ چرا " اتفاق نیروهای دمکراتیک " در شیلی کارآ نبود ؟ آیا واقعاً در فرانسه این جبهه خلق سد راه فاشیزم شد ؟ پس مهرآبادی نامی از حکومت ویشی نشنیده ؟ آیا او میداند که چه بر سر حکومت جبهه خلق آمد ؟ جبهه ای که به مهلتی کوتاه • پس از بدست گرفتن قوه مجریه از هم پاشید و به هیچ مساله اساسی در راستای منافع طبقه کارگر فرانسه پاسخ نگفت •

در حساس ترین لحظات زمانیکه مولوتف وزیر امور خارجه استالین به شولن بورگ سفیر هیتلر در شوروی " جهت پیروزی در خشان

ارتش آلمان در فرانسه " تهریک میگفت نمایندگان حزب رادیکال و بخش اعظم نمایندگان سوسیالیست یعنی آن نیروهای منتقد دیروز در جلسه ده ژوئیه ۱۹۴۰ مجلس ملی فرانسه به پتن رای میدادند ^{۴۱} . عجب راهی بر فاشیسم سد شد که ده ها هزار کارگر و زحمتکش فرانسوی در سالهای اشغال گرفتار ، شکنجه و کشتار شدند و هزاران خانواده یهودی توسط حکومت ویشی تحویل نازیها داده شدند و روانه اردوگاههای آدم سوزی گشتند . خیانت حزب کمونیست فرانسه که مهرآبادی بدان تکیه می کند چندان شرم آور است که نظریه پردازان این حزب حتی از بحث پیرامون جبهه خلق می گریزند . ژان الفشتاین تاریخ نویس حزب کمونیست فرانسه که از رهبران این حزب بشمار می آید در مصاحبه با آتی کریگل از موضع گرفتن مشخص در قبول یارد جبهه خلق و سیاست حزب کمونیست فرانسه در ۱۹۳۶ فرار می کند ^{۴۲} .

قرارداد استالین - هیتلر

جنبه ضد کارگری آخرین حرکت کمینترن در مورد مساله فاشیسم، قبل از اینکه کمینترن رسماً به دست استالین منحل گردد ، از تمامی موارد ماقبل خود آشکار تر است . تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز میان اتحاد شوروی و آلمان نازی بسته شد و مذاکره وزیران خارجه دو کشور مولوتوف و ریبین تروپ امکان همه گونه حرکت نظامی در غرب اروپا را به ارتش آلمان داد . و بعنوان " نخستین اقدام حاکی از حسن تفاهم " کشور لهستان میان آنها تقسیم شد ، نفی استقلال این کشور از یکسو و پیمان عدم تجاوزی که " زمبنه های همکاری اقتصادی و فرهنگی را هم باز می کند " از سوی دیگر به ناگهان فاشیسم را از " دشمن بشریت مترقی " به متحد صلح دوست مبدل ساخت . کارگران سالها به درستی فاشیسم را دشمن خویش می شناختند ، تنها توجیه کمینترن در بند بازبها و سیاست های چپ و راست خود مبارزه علیه فاشیسم بود ، اما حالا کارگران ، بورکراتها را همدست فاشیستها در حال قصابی میدیدند . نا ایدیی ، یاس و پراکندگی مبارزه پرولتاریای کشورهای اروپای غربی در نخستین سال جنگ نتیجه سیاست بورکراسی کرملین بود که به توسعه طلبی نظامی هیتلر صحنه گذاشته بود ، دست او را در حمله به غرب اروپا باز گذاشته و آمادگی خود را در تقسیم لهستان اعلام کرده بود . هر کارگر مبارز در کشورهایی که به فاصله چند ماه توسط ارتش هیتلر اشغال شدند (بلژیک - هلند - فرانسه - نروژ - سوئد - دانمارک) حق داشت از مولوتوف سوال کند چه منافع واحدی میان اتحاد شوروی و آلمان نازی وجود دارد ؟ مولوتوف (جوجه بورکراتی که در سال ۱۹۲۹ بجای بوخارین رئیس دفتر اجرائی کمینترن شده بود و مجموعه جنبش کارگری را بجز خود و همقطاران فاشیست میدید) در سخنرانی ۳۱ اکتبر ۱۹۳۹ خود گفته بود : " روابط رقیبانه و حسن همجواری میان اتحاد شوروی و آلمان بر مبنای منافع اساسی آنها استوار است " ^{۴۳} . و نیز در جلسه شورایی عالی اتحاد شوروی حکم داده بود : " اکنون آلمان کشوری خواهان صلح است " ^{۴۴} . یک سال بعد وقتی کل اروپای غربی (جز انگلستان و سوئیس) به اشغال نازیها درآمده بود ، استالین و مولوتوف به " خلق فرانسه " هشدار میدادند که " با روش های گذشته نمی توان مبارزه را ادامه داد " ^{۴۵} . تنها دلیلی که بورکراتها از زمان امضای قرارداد عدم تجاوز تا به امروز در توجیه عمل خود عنوان ساخته اند اینست که این پیمان به اتحاد شوروی فرصت داد تا نیروهای خود را گرد آورد و آماده مبارزه بعدی با فاشیست ها گردد . جنبه ابلهانه این استدلال آنجاست آشکار می شود که بیاد آوریم در فاصله انعقاد پیمان تا حمله هیتلر به شوروی (در ژوئن ۱۹۴۱) آلمان نازی با خیال آسوده از جانب شوروی و جبهه شرق ، غرب اروپا را تسخیر نمود و در عمل این فاشیست ها بودند که تقویت شدند و تمامی شهرهای صنعتی و کارخانه های اروپای صنعتی را به اختیار خویش در آوردند و اتحاد شوروی در انزوا

مطلق باقی ماند . آیا فقط بیست و دو ماه جهت آماده شدن و مقابله با دشمنی که فتوحاتش او را ده ها مرتبه قوی تر کرده بود کافی بود؟ و اگر این مهلت کافی است فاصله میان ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ به طریق اولی امکان بیشتری جهت اتحاد شوروی می ساخت چگونگی در فاصله این شش سال از این امکان سود برده نشد تا در ماه اوت ۱۹۳۹ نیاز به پیمان بستن با هیتلر پیش نیاید ؟ طبقه کارگر قهرمان اتحاد شوروی در جنگ با فاشیست ها پیروز شد ، این واقعیت دارد ، اما پیروزی او به دلیل تقویت بیست و دو ماهه اتحاد شوروی رخ نداد . تنها دفاع از دست آورد های اکتبر و زیر بنای کارگری شوروی بود که این طبقه را در جنگ پیروز نمود . دست آورد ها وزیر بنائی که بورکراسی هنوز قادر به تخریب آن ها نشده بود و کارگران آنها را متعلق به خود می دانستند . موضع تروتسکی و بین الملل چهارم محکوم ساختن پیمان عدم تجاوز بود . تروتسکی معتقد بود که امضای این پیمان ضعیف بورکراسی کرملین است ^{۴۶} . بیانیه بین الملل چهارم در مورد جنگ (ماه مه ۱۹۴۰) به صراحت امضای این قرارداد را نتیجه ضعیف قشر ارتجاعی بورکراتیک که بر شوروی حاکم شده می داند و تاکید میکند که در صورت ورود شوروی به جنگ موضع بین الملل دفاع از شوروی است : " تجمع ضد شوروی که خصلت طبقاتی خود را هر دم بیشتر آشکار میسازد ، یکبار دیگر ثابت می کند که ا-ج-ش-س به واسطه مبانی اجتماعی حاصل از انقلاب اکتبر (که در تحلیل نهائی بورکراسی خود را بدان بسته) هنوز دولتی کارگری باقی مانده که بورژوازی سراسر جهان را به هراس می اندازد . . . بین الملل چهارم از ا-ج-ش-س فقط با روش های مبارزه طبقاتی انقلابی می تواند دفاع کند " ^{۴۷} .

سوسیال - دمکراسی و فاشیسم

با اینکه در فاصله دو جنگ سوسیال دمکراسی به پاره های متفاوت تقسیم شده بود و هر یک به گونه ویژه ای عمل میکردند در مورد مسائل اساسی ، این گروه ها دارای سلسله نظریات مشترک بودند . طیرغ تحلیل متفاوتی که افراد و گروه های مختلف درون مجموعه سوسیال دمکراسی اروپا از فاشیسم بدست می دادند باز در عمل یک طریق واحد و معین در قبال مساله اتخاذ می کردند . در فاصله کنگره بین الملل سوسیالیست در بروکسل (۱۹۲۸) تا به روی کار آمدن هیتلر ، سه موضع مشخص درون سوسیال دمکراسی در مناسبت مبارزه با فاشیسم میتوان ملاحظه نمود . موضع نخست متعلق به ننی (ایتالیا) ، گریم (سوئیس) ، اسپیک (بلژیک) بود . اینان معروف به گروه چپ روها بودند و پیشنهاد کاربرد تاکتیک های مشابه کمینترن را میدادند . موضع دوم متعلق به گروهی بود که در منتهای راست قرار داشت (انگلیس ، لهستان ، چک ، اسکانلند) . اینان برش قاطع از هر برنامه و تاثیر " بلشویکی " را خواستار بودند . موضع سوم که عمدتاً رهبران سرشناس بین الملل سوسیالیست بدان تعلق داشتند در مپسان دو موضع دیگر قرار داشت ، آدلر ، لئون بلوم ، بائر و چند صبا حسی هیلفردینگ بدین موضع باور داشتند . اینان امکان فعالیت مشترک با کمونیست ها را مشروط به دست کشیدن کمینترن از " نظریه " سوسیال فاشیسم مبلمودند . موضع بین الملل سوسیالیست بطور تجربی و تحت شرایط روز تغییر میکرد ، اما بطور عمده می توان آن را منطبق بانظر گروه سوم خواند . بهر حال سوسیالیست ها نیز کمتر از کمینترن سکتا ریبست نبودند . مثلاً در ماه سپتامبر ۱۹۳۱ دو تن از نمایندگان حزب سوسیالیست آلمان در رایشتاگ ، توسط رهبری بورکرات حزب از آن اخراج شدند . جرم اینان علاوه بر اعتراض به نرمش حزب در مقابل حکومت هینریش برونینگ ، طرح ضرورت ایجاد جبهه واحد کارگری با دیگر نیروها خاصه حزب کمونیست آلمان بود . ماه بعد عده ای از اعضاء سازمان جوانان حزب به همین دلیل اخراج شدند . علاوه بر آن مسئولیت عدم وجود برنامه عمل مشترک میان سوسیالیست

یادداشت ها :

- ۱- در مورد جبهه واحد کارگری رجوع کنید به : کند و کاو، شماره ۵، زمستان ۱۹۷۶، صص ۶۴-۵۴
 - ۲- تروتسکی در مقاله ای یادآوری میکند که در کادر رهبری حزب کمونیست ایتالیا، گرامشی تنها کسی بود که خطر رسیدن فاشیسم را درک کرده بود : Trotsky, L., The Struggle Against Fascism in Germany, London '75, p.167
 - ۳- رجوع کنید به مقدمه ارنست مندل بر کتاب تروتسکی (یادداشت شماره ۲) • بحث اصلی مندل گرد تجربه و دستاوردهای نظری پرولتاریای آلمان است. در این مقدمه به تجربه ایتالیا توجه کافی نشده است •
 - ۴- در این مورد به کتاب پری اندرسن درباره دولت مطلقه رجوع کنید : Anderson, P., Lineages of the Absolutist State, London '74, pp 15-42.
 - ۵- Gramsci, A., Sul Fascismo, Roma, '74, p.304.
 - ۶- مقدمه مندل به کتاب تروتسکی (یادداشت ۲) صص ۲۶ •
 - ۷- گرامشی در نامه ای بطور دقیق در ریشه این عدم توانایی احزاب پرولتری بحث مینماید • او یادآور می شود که عدم مبارزه احزاب کارگر ایتالیا در سطح جامعه ملی جهت روشن ساختن برنامه خود، توده های خرد بورژوا را به سوی دشمن کشاند :
 - Gramsci, A., Op. Cit., pp 178-182.
 - در مورد اهمیت حرکت ضد انقلابی توده های خرد بورژوا به کتاب واژدا نویسنده مجار رجوع کنید :
 - Vajda, M., Fascism as a Mass Movement, London '76.
 - ۸- Trotsky, L., On China, New York, '76, pp 532-33
 - ۹- Gramsci, A., Op. Cit., pp 247-48.
 - ۱۰- جهت بحث تاریخی به کتاب زیر رجوع کنید : Spriano, P., Storia del Partito Comunista Italiano, Torino '76, Vol.1, p.492
 - ۱۱- Trotsky, L., The Struggle Against Fascism in Germany, p.454
 - ۱۲- Gramsci, A., Op. Cit., p.305.
 - ۱۳- Talheimer, A., Über den Faschismus, IN Abendroth, W. (ed.), Faschismus und Kapitalismus, Frankfurt, '67, pp 19-38.
 - ۱۴- جهت مطالعه دقیق بحث درونی مکتب فرانکفورت بر فاشیسم به فصل پنجم کتاب زیر رجوع کنید : Jay, M., Dialectical Imagination, Boston '73, pp 143-72.
 - ۱۵- Trotsky, L., The Revolution Betrayed, New York '72, p.247
 - ۱۶- Poulantzas N., Fascisme et Dictature, Paris, '74, p.56 f.
 - ۱۷- Trotsky, L., The Spanish Revolution, New York, '73, p. 64.
 - ۱۸- Tasca, A., (A. Rossi), Nascita e Avvento del Fascismo, Florence, '68, pp.536-37.
 - ۱۹- Mannheim, K., Ideology and Utopia, London, '72, p.119f
 - ۲۰- Gramsci, A., Quaderni del Carcere, Torino, '75, Vol.3, pp. 2302-03.
- و نیز رجوع کنید به همین دفتر، جلد نخست، صفحات ۷۶۳ و ۸۰۱ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۶ و به نامه بسیار مهم گرامشی به تاتیانا شوشت خواهر همسرش مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۳۱ :
- Gramsci, A., Lettere dal Carcere, Torino, '73, pp.164-67.
- ۲۱- بحث ویلیام رایش از روانشناسی توده ای فاشیسم علیرغم تمام مسمی کمبودهای خود دارای این جنبه مثبت است که طریق پذیرش ایده های نو فاشیستی را توسط توده های خرد بورژوا روشن میکند و این

ها و کمونیست ها علیه رفراوند می که فاشیست ها در اوت همان سال به زور تحمیل می کردند، به دوش هردو حزب است • در مورد سکتا ریزم سوسیالیست ها مثال بهتری هم می توان زد : در جریان تظاهرات ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۴ که جهت کشته شدن ماته اوتی، از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا، بدست تروریست های فاشیست برپا شده بود، پیشنهاد مشخص حزب کمونیست ایتالیا و گرامشی جهت ایجاد جبهه واحد و آغاز وحدت عمل در یک فراخوان مشترک اعتصاب عمومی کارگران از جانب سوسیالیست ها رد شد • لیکن علیرغم این مساله کمونیست ها به شرکت در تظاهرات سوسیالیست ها ادامه دادند و به تنهایی فراخوان اعتصاب عمومی را اعلان نمودند • ۴۸ •

بطور کلی میتوان تحلیل سوسیالیست ها از فاشیسم را چنین خلاصه کرد : فاشیسم نتیجه منطقی تکامل و بحران سرمایه داری است، در نهایت تفاوت ماهوی با اشکال دیگر حاکمیت بورژوازی ندارد، بنا بودی آن از راه مبارزه طولانی، نابودی سرمایه داری است • به واسطه تضاد های درونی نظام سرمایه داری عاقبت دیکتاتوری فاشیستی درهم خواهد شکست و بجز اتو باثر و هیلفردینگ خطوط عده نظر دیگر رهبران سوسیالیست همین است که یاد شد • همان فهم مکانیکی از تکامل سرمایه داری که سوسیال دمکراتها بدان دچار هستند، اینجا نیز خود را نشان میدهد، اینان رشد و قدرت یابی فاشیسم را با بیان "شرایط طبیعی و ایگزکتیو تکامل سرمایه داری" توجیه میکردند و بطور کامل از ارائه چشم انداز مبارزه علیه آن عاجز می ماندند •

اتفاقاً از رهبران حزب سوسیالیست اتریش یکی از معدود نظریه پردازان سوسیال دمکرات است که توانست تا حدودی به مواضع درست نزدیک شود • وی حرکت ضد انقلابی خرد بورژوازی را درک کرده و نیز به درستی یاد آور می شود که ظهور و رشد فاشیسم نه بدلیل قدرت بورژوازی بلکه به دلیل ضعف پرولتاریا رخ داده • ۴۹ • اما راه حلی که باثر به کارگران ارائه کرده تدافعی است، او میگوید صرفاً پس از حمله فاشیسم مقابله کارگران در سطح عام رشد می کند • ۵۰ •

یادآوری يك نکته در پایان کلام

بخش عمده گرایش های اپوزیسیون ایران، رژیم دیکتاتوری نظامی پلیسی حاکم بر ایران را به خطا فاشیست می خوانند • تفاوت صرفاً در اشکال گوناگون نامگذاری است • یکی ماهیت رژیم شاه را فاشیستی می خواند، دومی از دولت موناکو فاشیستی ایران بحث می کند، سومی از فاشیستی شدن ارگان های حکومتی ایران یاد مینماید چه از فاشیسم پهلوی را مورد بحث قرار می دهد، پنجمی روش های فاشیستی رژیم را می شمارد، نفر ششم از استقرار نفو فاشیسم در ایران یاد میکند و آنکه از همه پرت تراست بحث را به سامانه روانی فاشیستی توده ها می کشاید

حزب توده ایران که دیکتاتوری شاه را شبه فاشیستی دانستم (دنیاء، شماره ۴، تیر ۱۳۵۶، صص ۳) از این نکته نتیجه و شعاع سیاسی هم بدست می آورد : جبهه ضد دیکتاتوری در همکاری با آن بخش از هیئت حاکمه که آماده است ضد دیکتاتوری شاه مبارزه کند •

ما بقی گرایش ها که هر یک به شکل دم از فاشیسم مستقر در ایران میزنند، از این مساله هیچ نوع نتیجه سیاسی نمی گیرند (چه بهتر هم) • فاشیسم برای آنان صرفاً یک ناسزای سیاسی است • با اطلاق ضفت فاشیست به رژیم تروریست شاه دلشان خنک می شود، ماهم این لذت کوچک را برایشان باقی میگذاریم و آنها را با طرح ایمن سوال آزار بدیم : کجاست جنبش توده ای و ضد انقلابی خرد بورژوازی ایران علیه کارگران و در خدمت سرمایه انحصاری ؟

سپتامبر ۱۹۷۷

الف-ب

Trotsky, L., The Third International After Lenin, -۳۴
New York, '70, pp.112-15.

۳۵- این مقاله در شماره ۱۲ دسامبر ۱۹۶۴ در نشریه Rinascita
چاپ شده ، رجوع کنید به :
Lisa, A.,
Memorie, IN Carcere con Gramsci, Milano, '73.

Dimitrov, G., Ouvres Choiesies, Paris, '72, p.39. -۳۶

Ibid. p.66. -۳۷

Marxism Today, July 1972, p.196, p.214. -۳۸

Black, Op. Cit., p.763. -۳۹

Trotsky, L., Writings 1938-1939, New York, '74, p.32 -۴۰

Craipeau, Y., Contre Vents et Marees, Paris '77, p.65 -۴۱

Le Nouvel Observateur, 4 Juillet, 77. p.70 & p.75. -۴۲

Claudin, F., The Communist Movement, London '75, pp.294- -۴۳
304

Ibid, p.295. -۴۴

Ibid., p. 296. -۴۵

Trotsky, L., Writings 1939-1940, New York, '75, -۴۶
pp. 139-42.

Ibid., pp.198-99. -۴۷

Fioro, G., Antonio Gramsci, London '70, p.175. -۴۸

Bauer, O., Der Faschismus, IN Abendroth, W. (ed.), -۴۹
Op. Cit., p.151.

• ۰- مقدمه مندل به کتاب تروتسکی (یادداشت ۲) ص ۳۲ •

مساله را در مناسبت با آن دسته از نهادهای اجتماعی مورد بحث
قرار میدهد که خرده بورژوا آنها را مقدس میدانند • خاصه به فصل
Reich, W.,
دوم کتاب وی رجوع کنید :
The Mass Psychology of Fascism, London '75, pp.68-108.

۲۲- به فصل داروینیزم اجتماعی ، نظریه نژادی و فاشیزم کتاب زیر
رجوع کنید :
Lukacz, G., Die Zerstörung der Vernunft,
Berlin '56, pp.525-601.

Marx, K., Engels, F., Selected Works, Moscow, '73, -۲۳
Vol. 1, pp 231-32.

The Programme of the Communist International, London, -۲۴
'32, pp.16-17.

Ibid., p.13. -۲۵

Black, Fascism in Germany, London '75, p.763. -۲۶

Poulantzas, N., Op. Cit., p.113. -۲۷

Carr, E.H., Socialism in One Country, London, '72, -۲۸
Vol. 3, p.84.

Ibid., p.85. -۲۹

Ibid., p.84. -۳۰

Poulantzas, N., Op. Cit., p.52, p.55. -۳۱

Carr, E.H., Op. Cit., p.86 f. -۳۲

۳۳- نطق تروتسکی در جزوه "اروپا و آمریکا" (۱۹۲۶) چاپ شده •
نقل از منبع قبل ص ۸۶ •